

Damage to Legislative Criminal Policy of Iran in Aghl Diyat*Abolhasan Shakeri¹, Rahmatallah Rezaei²***Abstract**

Reason is a superstructure of matter, in which the realities are perceived and perfected by humanity; the understanding of the facts and the teachings, the good and the evil, the goodness and the pleasure of the functions of this great divine blessing, which today is not important to anyone. The Islamic Penal Code, as one of the most prominent manifestations of Iran's legislative criminal law, which is predominantly suicidal, extends its support to the wounds of the umbrella, and has imposed sanctions on this kind of crime. The critique of the lawmaking function in this regard and the presentation of appropriate strategies are important objectives of this article because it seems that the legislator in some cases does not provide a method for rationalizing crimes or that the scope of its protection is insufficient, which needs to be reviewed and reviewed. To be placed.

Keywords

Frequency of Coma, Periodic Insanity, Damage to Feelings, Dementia, Worsening of Wisdom

Please cite this article as: Shakeri A, Rezaei R. Damage to Legislative Criminal Policy of Iran in Mind Diyah. *Iran J Med Law* 2018; 12(45): 87-106.

1. Associate Professor, Criminal Law and Criminology Department, Law College, Mazandaran University, Babolsar, Iran. (Corresponding author)
Email: shakeri_criminallaw@yahoo.com

2. Lecturer of Faculty of Law Department, Payam-e-Nour University, PhD. Student of Criminal Law and Criminology Department, Law College, Mazandaran University, Babolsar, Iran.

Original Article

Received: 7 January 2018

Accepted: 5 May 2018

آسیب‌های سیاست جنایی تقنینی ایران در دیه عقل

ابوالحسن شاکری^۱

رحمتاله رضایی^۲

چکیده

عقل جوهر بسیطی است که واقعیت‌ها به وسیله آن درک شده و موجب کمال انسانی است؛ درک حقایق و معارف، دریافت خیر و شر، صلاح و صواب از کارکردهای این نعمت بزرگ الهی است که امروزه اهمیت آن بر کسی پوشیده نیست. قانون مجازات اسلامی به عنوان یکی از مهم‌ترین مظاهر تجلی سیاست جنایی تقنینی ایران که عمدتاً کیفرمحور است. در مقابل آسیب‌های وارده بر عقل چتر حمایت خود را گسترانیده و مجازات‌هایی را برای این قسم جنایات در نظر گرفته است. نقد عملکرد مقنن در این زمینه و ارائه راه‌کارهای مناسب از اهداف مهم این نوشتار می‌باشد، چراکه به نظر می‌رسد قانونگذار در بعضی از موارد برای حالاتی از جنایت وارد بر عقل طریقی ارائه نمی‌دهد و یا گستره دامنه حمایتش کافی نمی‌باشد که لازم است مورد شرح و بررسی قرار گیرد. حالاتی وجود دارد که از دید افراد عادی جامعه، شخص سالم به نظر می‌رسد، در حالی که دچار اختلال روانی قابل توجهی می‌باشد و از جانب قانونگذار باید مورد حمایت قرار بگیرد. در این مقاله با توجه به منابع فقهی، حقوقی و پزشکی به برخی از آسیب‌های قانون مجازات در این خصوص اشاره می‌گردد و ضمن نقد عملکرد مقنن و تبیین نقاط ضعف احتمالی قانون، راه‌کاری مناسب برای آن در پیشنهاد می‌شود.

واژگان کلیدی

تکرر اغماء، جنون ادواری، صدمه به احساسات، زوال عقل، نقصان عقل

۱. دانشیار، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. (نویسنده مسؤل)
Email: shakeri_criminallaw@yahoo.com

۲. مربی گروه حقوق، دانشگاه پیام نور، دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

مقدمه

اهمیت انکارناپذیر عقل و دفاع از آن در برابر آسیب‌های وارده موجب گشته تا مقنن توجه ویژه‌ای به آن مبذول داشته و از عقل در برابر جنایات عمدی و غیر عمدی محافظت نماید. این حمایت در همه دوره‌های قانونگذاری پس از انقلاب مشهود می‌باشد و قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ نیز چتر حمایتی خویش در برابر جنایات وارد بر عقل را در مواد ۶۷۵ الی ۶۸۱ کتاب دیات گسترانیده است که در مهم‌ترین مصادیق آن برای زوال عقل دیه کامل و برای نقصان آن ارش را در نظر گرفته است.

با دقت در مواد قانونی اختصاص یافته به جنایات وارد بر عقل، درمی‌یابیم مواردی وجود دارند که طی آن به عقل جنایاتی وارد شده است، ولی از دید قانونگذار راه‌کاری برای جبران آن اندیشیده نشده است، به نحوی که نمی‌توان برای آن پاسخ روشنی از قانون دریافت کرد که نظر به جایگاه مهم عقل و تنوع آسیب‌هایی که می‌تواند به عقل وارد شود، ورود به این مباحث هم می‌تواند به جبران خسارات از این دست کمک شایانی نماید و هم به اجرای بهتر عدالت و رفع تحریر محاکم قضایی در این خصوص منجر شود.

پیدا کردن راه‌کاری مناسب برای جبران خسارت جانی در فرضی که با ایراد جنایت، مجنی‌علیه دچار تکرر اغماء گردد، به گونه‌ای که پس از بهبودی و برگشت به حالت اول دوباره در اثر همان جنایت به اغماء برود و این حالت تکرار شود و معلوم نباشد که تا چه زمانی ادامه خواهد داشت، در اولویت قرار دارد. همین‌طور در وضعیتی که بر اثر جنایتی به احساسات مجنی‌علیه آسیب وارد گردد، به نحوی که فرضاً قدرت خندیدن یا گریه کردن را از دست بدهد یا در اثر جنایت وارده دچار استرس‌ها و ناراحتی‌های عصبی گردد، یافتن پاسخی مناسب برای از بین بردن خسارت وارده در دستور کار این مقاله قرار دارد. همچنین باید برای حالتی که در آن مجنی‌علیه بر اثر جنایتی دچار جنون ادواری گردیده و پس از برآورد کارشناس و تعیین ارش، در اثر همان جنایت مدت جنون او افزایش یا کاهش یابد، راه‌کار مناسبی اندیشید، یعنی با منطق فقهی و حقوقی برای افزایش ارش داده شده، استرداد یا عدم استرداد آن در فروض افزایش دوره جنون ادواری، کاهش یا بهبودی آن سخن گفت. نیز در جایی که جانی بر اثر جنایتی هم باعث ایجاد نقص در حافظه مجنی‌علیه و هم سبب بروز اختلالاتی در روان او

گردیده، باید روشن شود که ارش نقصان حافظه و ارش اختلال روانی در هم تداخل می‌کنند یا این‌که برای هر یک از جنایات وارده باید ارشی جداگانه در نظر گرفته شود. این‌ها موضوعاتی است که به نظر در قانون راه حل شفاف‌تری برای آن وجود ندارد و نویسنده قصد دارد با روشی تحلیلی و با استفاده از منابع فقهی، حقوقی و پزشکی به تبیین مسائل فوق بپردازد. بنابراین این مقاله در ۴ بخش تکرر اغماء، دیه یا ارش صدمه به احساسات، جنایات موجب نقصان حافظه و اختلالات روانی و ارش عقل در افزایش یا کاهش دوره جنون ادواری تنظیم و نگاشته شده است.

تکرر اغماء

اغماء حالتی شبیه به خواب است که بیمار طی آن پاسخ هدفمندی به محیط نمی‌دهد و بیمار را نمی‌توان از آن بیدار نمود (۱). این عارضه می‌تواند در نتیجه اختلال عملکرد دوطرفه و منتشر نیمکره‌های مغز یا در اثر درگیری ساقه مغز و یا هر دو عامل مذکور رخ دهد. اغماء خود یک بیماری نیست، بلکه منعکس‌کننده فرآیند بیماری درگیرکننده CNS (مشکلات اولیه) یا شرایط سیستمیک یا متابولیک می‌باشد (۲).

مراد از تکرر اغماء در اینجا بیان حالتی است که در آن مجنی‌علیه پس از آنکه به موجب جنایتی که جانی آن را به وجود آورده است، به حالت اغماء رفته و به بعد از بهبودی و برگشتن به حالت عادی دوباره در اثر همان صدمه اولیه‌ای که جانی آن را وارد نموده بود، به اغماء برود و این حالت تکرار گشته و معلوم نباشد که تا چند مرتبه و چه زمانی ادامه خواهد یافت. همینطور ابعاد اغماءهای جدید و قدیم از حیث تساوی اثر آن‌ها و صدمه‌ای که به بدن مجنی‌علیه وارد می‌کنند محل بحث و اختلاف است. سؤالی که در اینجا مطرح است این است که خسارت وارده را چگونه می‌توان جبران نمود؟

با نگاهی به قانون مجازات اسلامی به عنوان مهم‌ترین منبع در این زمینه این پاسخ به دست می‌آید که هرچند ماده ۶۸۰ اشعار می‌دارد: «هرگاه در اثر جنایتی مجنی‌علیه بیهوش شود و به اغماء برود، چنانچه منتهی به فوت او گردد، دیه نفس ثابت می‌شود و چنانچه به هوش آید، نسبت به زمانی که بیهوش بوده، ارش حساب می‌شود و چنانچه عوارض و آسیب‌های دیگری نیز به وجود آید، دیه یا ارش عوارض مزبور نیز باید پرداخت شود»، به بحث اغماء اشاره

می‌کند، ولی در خصوص این مسأله ساکت است و دیگر مواد قانون مزبور نیز طریقی برای حل مسأله فوق ارائه نمی‌نمایند. در اینجا پاسخ‌های احتمالی به مسأله مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- پرداخت ارش

قاعده ارش از جمله قواعد فقهی و حقوقی مهمی است که بر دیات حاکم است و موجب آن هم جنایتی است که دیه آن در شرع تعیین نگردیده است؛ در این مورد هم از آنجایی که در شرع دیه‌ای برای آن تعیین نشده است، رجوع به ارش می‌شود و تعیین آن هم بر اثر درصد ضایعه‌ای است که کارشناس آن را تصدیق می‌کند. این نظر با برخی از استفتائات فقهی معاصر (مانند استفتاء از آیت‌ا... مکارم شیرازی: شماره ۹۵۰۲۲۵۰۰۶۱) نیز مطابقت دارد.

در نقد نظر فوق باید معروض داشت این نظر بر این عقیده استوار است که کارشناس میزان خسارت وارده را باید به صورت یک جا تعیین کند، یعنی تکلیف اغمای فعلی و اغماءهای بعدی را دفعتاً معین نماید، اما با دقت در مبانی فقهی و حقوقی می‌توان دریافت که این راه حل نمی‌تواند پاسخ مناسبی برای سؤال فوق باشد، چراکه یک کارشناس هر چقدر هم خبره و کارآمد باشد، نمی‌تواند تکلیف اغماءهای بعدی از حیث کمیت و کیفیت و تأثیر منفی آن‌ها بر بدن مجنی‌علیه را پیش‌بینی نماید. در رد راه حل فوق می‌توان به دلایلی استناد کرد که در رأس آن‌ها «بنای عقلا» قرار دارد که پیش‌بینی ضرری که هنوز به وجود نیامده و تعیین خسارتی که معلوم نیست چه اندازه است، عقلاً قبیح می‌باشد و به حکم عقل باید تمام سعی و کوشش خود را در یافتن میزان واقعی خسارت وارده به کار ببریم، چراکه هر آنچه عقلاً آن را عدل و نیکو بدانند، شرع نیز به نیکویی آن حکم می‌کند. پس شارع مقدس که رییس عقلاست حکم به دفع ضرر به طور کامل و به کاربردن همه گونه تلاش برای به دست آوردن میزان واقعی آن می‌نماید.

علاوه بر بنای عقلا می‌توان به قواعد فقهی مهمی نظیر «لاضرر» و «لاجرح» و «تسبیب» نیز احتجاج نمود (۳). «قاعده لاضرر» به این دلیل که اغماءهای جدیدی که به مجنی‌علیه وارد گردیده ممکن است بیش از میزان خسارتی باشد که کارشناس آن را تعیین نموده است می‌تواند مورد استناد قرار گیرد. همینطور «قاعده لاجرح» نیز می‌تواند شاهد خوبی برای این مدعا باشد، چراکه این قاعده بر نفی هر گونه عسر و حرج حکم می‌نماید و در ما نحن فیه ممکن است، اغماءهای بعدی خسارات و آسیب‌های جدی به مجنی‌علیه وارد کند که تأثیر آن با

اغماءهای قبلی قابل مقایسه نبوده و اصلاً بعید نیست رنج و مشقاتی که مجنی علیه در اثر اغماءهای بعدی می‌بیند از چشم کارشناسی که قبلاً با یک حکم کلی در مورد آن تصمیم‌گیری کرده است، پنهان مانده باشد و همین موضوع مورد نفی شارع قرار دارد و همینطور از آنجا که بین آسیب‌های وارده از این طریق و جنایت جانی رابطه سببیت وجود دارد، به حکم «قاعده تسبیب» باید به خسارات و آسیب‌های بعدی هم به نحو دقیق و عادلانه‌ای رسیدگی شود.

۲- مصالحه

این راه حل بر این استدلال استوار است که از آنجایی که اغماءهای بعد از حیث کمیت و کیفیت و زمان قابل مقایسه با اغمای اول و اغمای سابق خود نیستند، تعیین دقیق آن توسط کارشناس امکان‌پذیر نمی‌باشد، لذا در این‌گونه موارد باید رجوع به مصالحه نمود. برخی از نظرات فقهی نیز در این خصوص مبتنی بر مصالحه می‌باشد که این چنین اشعار می‌دارد: در صورتی که زوال عقل مستند به فرد صدمه زنده باشد، دیه عقل بر عهده صدمه‌زنده تعلق می‌گیرد و در اصل حکم فرقی بین حالت بازگشت از اغماء و غیر بازگشت نمی‌کند، مگر با بازگشت از حالت اغمای عقل هم برگردد که در این صورت باید حکومت باشد و در صورت شک در تمام حالات بیان‌شده باید مصالحه صورت بگیرد (۴).

با دقت در این راه‌کار پیشنهادی این موضوع به ذهن متبادر می‌گردد که این روش در بادی امر، یعنی در جایی که شاکی و متشاکی رضایت خود را برای رفع دعوایی به شکلی اعلام نمایند کاربرد دارد، ولی نباید فراموش کرد که این روش الزام‌آور نیست، چراکه ماده ۶۷۳ قانون مدنی، صلح به اکراه را نافذ نمی‌داند، یعنی نمی‌توان طرفین دعوا را الزام بر مصالحه نمود و صلح تنها از طریق توافق صورت می‌پذیرد و در صورت نبود توافق بین طرفین دادگاه‌ها این اجازه را نخواهند داشت که طرفین را الزام به صلح کنند، چراکه اساساً مصالحه اجباری نیست. بنابراین راه حل جامعی به نظر نمی‌رسد.

۳- خسارت مازاد بر دیه و ارزش

یکی از مباحث بحث‌برانگیز در حوزه دیات این است که آیا خسارات مازاد بر دیه قابل مطالبه هستند یا خیر؟ دیدگاه‌های فقها در این زمینه به دو دسته تقسیم می‌شوند. گروهی از فقها از آنجا که ظاهر روایات چیزی بیش از دیه را بر عهده جانی قرار نداده‌اند، دریافت این نوع خسارات را جایز ندانستند (۴)، ولی گروهی دیگر بر این نظرند که اگر خسارات

وارد به بیش از میزان تعیین شده باشد، جانی باید آن را بپردازد (۵). این گروه برای توجیه نظر خویش به دلایلی نظیر بنای عقلا، قاعده لاضرر و قاعده تسبیب استناد کردند بر طبق نظر گروه دوم که مورد تأیید اداره حقوقی قوه قضائیه در رأی شماره ۴۱۲۵/۷ مورخ ۱۳۷۶/۷/۱۲ نیز قرار گرفته است، می‌توان از راه خسارات مازاد بر دیه یا ارش به مسأله خاتمه داد.

این‌که برای جبران ضرر و زیان وارده بر عقل از طریق تکرر اغماء می‌توان به مطالبه خسارات مازاد بر ارش اقدام کرد، اقدامی نیکوست و این راه حل می‌تواند مسأله ما را تا حد زیادی جوابگو باشد، ولی آنچه بی‌پاسخ می‌ماند، این است که در ما نحن فیه که خسارات وارده بر عقل از لحاظ کمیت و کیفیت و ضرری که به بدن وارد می‌شود، مجهول بوده و قابل مقایسه و اندازه‌گیری نمی‌باشد چگونه می‌توان به این روش استناد جست؟

توضیح بیشتر این‌که جبران خسارت از این طریق در صورتی امکان‌پذیر است که خسارات به وجودآمده نیز از قبیل هزینه درمان و معالجه، صدمه بدنی و... معلوم باشد که در این صورت حکم به پرداخت خسارات مازاد بر دیه و ارش به برطبق دلایل فوق‌الذکر امری معقول و مشروع است، اما در مسأله ما اغماءهای جدید نه معلوم هستند و نه قابل پیش‌بینی و اندازه‌گیری. از این رو در جبران واقعی خسارت وارده در خواهیم ماند که همچون راه حل‌های گذشته با قواعدی نظیر «لاضرر» و «لاجرح» و «تسبیب» و «همینطور «بنای عقلا» در اصطکاک و تقابل قرار دارد.

۴- تکرر ارش

بر مبنای این نظر باید وضعیت مجنی‌علیه بعد از هر اغماء از حیث ضررهای وارده بر او و مدت اغماء مورد بررسی دقیق و کارشناسانه قرار بگیرد و پس از آن ارش جدیدی تعیین گردد، یعنی برای هر اغماء ارش جداگانه‌ای در نظر گرفته شود. توضیح بیشتر این‌که همانطوری که در بیان ادله خسارات مازاد بر دیه گفته شد، اگر مجموعه ارش‌های تعیین‌شده از مقدار ارشی که در ابتدا ممکن است توسط کارشناس تعیین گردد یا از کل مبلغ دیه کامل فراتر رود، برای توجیه پرداخت آن به دلایلی همچون «بنای عقلا»، «قاعده لاضرر»، «قاعده لاجرح» و «قاعده تسبیب» می‌توان تمسک جست.

اداره حقوقی قوه قضائیه در رأی شماره ۴۱۲۵/۷ نیز در تأیید این نظر اشعار داشته است: با توجه به قاعده لاضرر و نفی عسر و حرج و قاعده تسبیب، چنانچه محرز شود که در اثر عمل

جانی خسارتی بیش از دیه یا ارش بر مجنی‌علیه وارد شده، من جمله مخارج مداوا و معالجه، مطالبه آن از جانی که مسبب ورود آن بود، منع شرعی و قانونی ندارد.

همینطور رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور به شماره ۶ در تاریخ ۱۳۷۵/۷/۵ اشعار می‌دارد: ...نظر به این که از احکام مربوط به دیات و فحواى مواد قانون راجع به دیات نفی جبران سایر خسارات وارده به مجنی‌علیه استنباط نمی‌شود و با عنایت به این که منظور از خسارت و ضرر و زیان وارده همان خسارت و ضرر و زیان متداول عرفی می‌باشد، لذا مستفاد از مواد ۱ و ۲ و ۳ قانون مسؤولیت مدنی و با التفات به قاعده کلی لاضرر و همچنین قاعده تسبیب و اتلاف، لزوم جبران این گونه خسارات بلاشکال است. بنابراین رأی شعبه پنجم دادگاه حقوقی یک سابق تبریز به اکثریت آرا ابرام می‌شود (۶).

با دقت در نظر اداره حقوقی قوه قضاییه و دیوان عالی کشور می‌توان دریافت اگرچه این دو نظر به طور دقیق نمی‌تواند مسأله فوق‌الذکر را حل نماید و آرای فوق در مقام اثبات و پرداخت خسارات مازاد بر دیه و ارش صادر شده‌اند، اما باید این را دانست که قسمت اعظم بحث ما نیز همین است؛ با این تفاوت که میزان خسارت مازاد بر ارش ما دقیقاً مشخص نیست و کارشناس نمی‌تواند آن را یک جا تخمین بزند و اگر می‌توانست راه حل سوم، یعنی پرداخت خسارت مازاد بر دیه و ارش کافی بود و در اینجا چون خسارت از طرفی معلوم و مشخص نیست و از طرفی در بسیاری از موارد بیش از مقدار ارش می‌باشد، حکم به تکرار ارش بلامانع به نظر می‌رسد، چراکه در بسیاری از موارد که تکرار اغماء به وجود می‌آید، مجموعه خساراتی که به عنوان ارش باید مورد محاسبه و پرداخت شود، از میزانی که در ابتدا توسط کارشناس تعیین می‌گردد، بیشتر خواهد بود. این ۲ رأی در کنار دلایلی که تقدیم شد، دلیل خوبی برای لزوم پرداخت خسارات مازاد بر ارش می‌باشد و به نحوه پرداخت آن اعم از آنکه به صورت یک جا باشد یا در چند مرحله اشاره‌ای نشده است. راه حل چهارم، یعنی تکرار ارش در مقابل تکرار اغماء به پرداخت خسارت ولو بیش از میزان ارش که هر دفعه بعد از کارشناسی جداگانه‌ای به عمل آمده و ممکن است با دفعه قبل متفاوت باشد، اشاره دارد و خسارات مازاد بر دیه و ارش معلوم و معین هستند، در حالی که در اینجا وضعیت فرق دارد و باید بعد از هر اغماء، میزان آسیب توسط کارشناس خبره تعیین گردد تا جانی ارش آن را بپردازد.

با تتبع در آرای فقها و کتب فقهی درمی‌یابیم برای پاسخ به این سؤال که چگونه باید ارش را محاسبه نمود حدوداً ۴ راه‌کار وجود دارد. عبدانگاری مشهورترین راه‌کار در این زمینه است که با قول فقهایی نظیر شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن ادریس، محقق حلی و علامه حلی موافقت دارد (۷) و توضیح آن باید گفت مجنی‌علیه را در این فرض نه به عنوان یک انسان آزاد، بلکه به عنوان یک برده در نظر می‌گیریم و قیمت او را در حالت پس از جنایت و پیش از جنایت درآورده و مابه‌التفاوت را به عنوان ارش معین می‌کنیم. مهم‌ترین دلیل در نقد این نظریه این است که مسائل پیرامون عبد و خرید و فروش آن امروزه دیگر کاربردی ندارد، به علاوه این‌که این روش از مستند شرعی محکمی برخوردار نیست و هیچ آیه و روایت و اجماعی بر آن دلالت ندارد (۸). پس به نظر نمی‌توان با توسل به این روش به حل مسأله پرداخت.

رای حاکم که پس از مشورت با دو نفر عادل به دست می‌آید، روشی است که یکی از فقها (۸) بر مبنای صحیح‌های از عبدالله بن سنان (۹) ارائه می‌دهد. بر مبنای این نظر حاکم در تعیین ارش نقش دارد و نظر دو نفر عادل برای وی در حکم مشورت است و الزامی نمی‌باشد. صلح و تراضی به عنوان سومین روش برای تعیین ارش در آثار فقها دیده می‌شود (۹). اشکال عمده این نظر همانطور که پیش‌تر اشاره گردید، این است که الزامی نیست و صلح به اکراه نافذ نمی‌باشد، پس اگر طرفین یا یکی از آن‌ها به این کار رضایت نداشته باشند، کاربردی نخواهد داشت.

نظر امام و صلاح‌دید او به عنوان آخرین نظری است که این خصوص وجود دارد و شیخ طوسی آن را مطرح می‌نماید (۷). این نظر اگر بدون تکیه بر موازین علمی و فنی باشد که همانا مشورت با کارشناسی خبره است، به نظر عاری از اشتباه نخواهد بود و در مقام جمع‌بندی نظرات چهارگانه باید گفت اگر قائل بر این باشیم که در نظر دوم منظور از دو نفر عادل همان کارشناسان خبره هستند؛ راه‌کار دوم، یعنی حکم امام پس از جلب نظر دو نفر عادل که مستند به روایت صحیح‌های نیز می‌باشد، به نظر بهترین راه‌کار در این زمینه است.

دیه یا ارش صدمه به احساسات

در چگونگی جبران جنایتی که در آن به احساسات مجنی‌علیه آسیب وارد شود، به طوری که او فرضاً قدرت خندیدن یا گریه‌کردن را از دست بدهد یا این‌که متأثر از آن جنایت دچار

استرس‌ها یا ناراحتی‌های عصبی گشته یا این‌که مستمراً در خواب کابوس ببیند، اختلاف و چالش وجود دارد و این اختلاف به نظر ناشی از این مسأله است که این موارد از مصادیق زوال عقل به حساب می‌آید یا نقصان آن و این موضوع که اصولاً چه ضابطه‌ای را در این خصوص می‌توان به کار بست تا به وحدت ملاک در این زمینه رسید، باید مورد تبیین قرار گیرد.

از دیدگاه روانشناسی ورود صدمات اینچنینی به احساسات را می‌توان یکی از مصادیق «آشفته‌گی اخلاقی» به حساب آورد، چراکه این سندروم با نشانه‌هایی نظیر احساسات رنج‌آور یا عدم تعادل یا فقدان آسودگی ذهنی همراه است (۱۰). به عبارت دیگر، آشفته‌گی اخلاقی حالتی از عدم تعادل روانی است که شخص قادر نیست تصمیم احساسی خود را به عمل و رفتار مناسب تبدیل کند (۱۱). در فرض مسأله ما نیز مجنی‌علیه از آنجا که متأثر از جنایت حاصله نمی‌تواند واکنش مناسبی در مقابل احساساتش از خود نشان دهد، به نظر می‌رسد دچار نوعی آشفته‌گی اخلاقی گردیده است.

پیش از ورود به بررسی ابعاد حقوقی مسأله باید خاطر نشان کرد مقنن در هیچ کجای قانون مجازات اسلامی به بحث صدمه به احساسات اشاره نکرده و فقط به طور کلی در ماده ۶۷۵ قانون مجازات اسلامی، زوال عقل را موجب دیه کامل و نقصان در آن را از اسباب ارش دانسته است. در ما نحن فیه برای به دست آوردن ضابطه کلی در این خصوص به نظر می‌رسد ایراد صدمه به احساسات الزاماً باید جزء مصادیق یکی از دو گروه زوال عقل یا نقصان آن قرار بگیرد، اما بحث اصلی در اینجا است که مصادیق زوال عقل یا نقصان آن را در قانون چگونه می‌توان از هم تشخیص داد.

اصطلاح «زوال عقل» هم در پزشکی و هم در فقه و حقوق کاربرد دارد. زوال عقل در لغت‌نامه دهخدا به معنی پوشیده شدن عقل و جنون معنا شده است (۱۲)، اما در مفهوم علم پزشکی و روانپزشکی به دمانس (Dementia) یا خردسودگی معروف است که در آن اختلال مزمن و گاهی حاد فرایندهای روانی به علت بیماری عضو مغز که با تغییر شخصیت و نئاندرتال شدن و موقعیت ناشناسی و اختلال در حافظه و داوری و اندیشه همراه است، شایع‌ترین نوع دمانس، زوال عقل سالخوردگی یا بیماری آلزایمر است. از دیگر عوامل ایجاد دمانس (زوال عقل) می‌توان به سکتة مغزی، روان آشفته‌گی (دلیریوم) ناشی از سمی شدن بدن در اثر مواد مخدر و روانگردان و بیماری‌های ناشایع، ولی معروف، مانند جنون گاوی اشاره نمود، ولی به نظر می‌رسد

مقنن در اینجا به کاربرد فقهی و حقوقی این واژه توجه داشته است، چراکه این اصطلاح در قانون در برابر اصطلاحی چون نقصان عقل قرار گرفته است و نقصان عقل یک اصطلاح کاملاً فقهی می‌باشد که در علم پزشکی کاربردی ندارد، به علاوه این‌که رد پای این اصطلاح از دیرباز در کتب فقهی و حقوقی دیده می‌شود.

در بیان معنای «زوال عقل» باید گفت همانطور که اشاره شد، دارای معانی مختلفی از جمله اختلال مزمن، از بین رفتن توانایی اندیشیدن می‌باشد که یکی از معانی آن جنون است (۱۲)، البته پرواضح است دایره مصادیق زوال عقل از جنون گسترده‌تر می‌باشد و حالاتی نظیر کما و مرگ مغزی جزء مصادیق زوال عقل به حساب می‌آیند، در حالی که جزء مصادیق جنون نیستند، اما با این وجود می‌توان بین این دو اصطلاح مترادف معنایی یافت.

شاید برای خواننده محترم سؤال ایجاد شود که اگر بین این دو واژه مترادف معنایی برقرار است، پس چرا در حیطه مصادیق می‌توان برای این دو واژه تفاوت‌هایی را قائل شد. در پاسخ باید گفت واژه‌های زیادی نظیر این دو هم در حوزه فقه و حقوق و هم در حوزه ادبیات وجود دارد که در عین مترادف بودن در حوزه مصادیق با هم متفاوت‌اند، به عنوان مثال در زبان فارسی دو واژه «انقلاب» و «تغییر» مترادف همدیگرند (۱۲): ذیل واژه انقلاب، اما در بیان مصادیق انقلاب باید گفت تعبیراتی نظیر زیر و روشن شدن، دگرگونی و چرخش دورانی افلاک و بازگشت ستارگان به جای اول (ویکی پدیا، ذیل عنوان انقلاب) جزء مصادیق این واژه به شمار می‌آید در حالی که ممکن است بعضی از این‌ها جزء مصادیق واژه تغییر قرار نگیرند. مثال فقهی در این خصوص نیز واژه‌های «ارش» و «حکومت» هستند که به نظر بسیاری از فقها و حقوقدانان مترادف همدیگرند (۷)، ولی در بیان مصادیق فرق‌هایی با هم دارند نظیر این‌که واژه حکومت گاه به معنای حکم حاکم به فصل خصومت در مواردی که جنایت باعث نقصان نشود، به کار رفته است.

حال که دریافتیم می‌توان بین دو مفهوم زوال عقل و جنون شباهت و مترادف معنایی برقرار نمود، باید برای تعریف جنون از معیار قانون استفاده کرد. با نگاهی به قانون مجازات اسلامی درمی‌یابیم که در ماده ۱۴۹ قانون مذکور، جنون آن حد از اختلال روانی معرفی می‌گردد که مرتکب در حین ارتکاب فاقد اراده یا قوه تمیز باشد، پس برای یافتن منظور مقنن از واژه زوال عقل به کاررفته در مبحث دیه عقل می‌توان از واژه جنون در همان قانون استفاده کرد.

سؤالی که در اینجا ممکن است طرح گردد، این است که اکنون که زوال عقل را باید طبق معیار ماده ۱۴۹ قانون مجازات اسلامی تفسیر نمود با توجه به مفاد این ماده آیا می‌توان هر اندازه اختلال روانی که موجب زوال تمیز گردد را جنون یا همان زوال عقل به حساب آورد. به عبارت دیگر اگر اختلال روانی فردی موجب زوال نسبی تمیز یا اراده در او گردد، آیا جزء مصادیق زوال عقل یا جنون به حساب می‌آید. در پاسخ به این سؤال باید مفاهیم «اختلال روانی»، «اراده» و «تمیز» را شرح داد تا به درک درستی از واقعیت رسید.

۱- مفهوم اختلال روانی و انواع آن

اختلال روانی یک عبارت گسترده برای توصیف شمار زیادی از بیماری‌های روانپزشکی است که توانایی فرد را در زمینه‌های مختلف از جمله تفکر، احساس و رفتار صحیح در امور روزمره زندگی مختل می‌کند. اختلال روانی یک سندرم یا الگوی رفتاری یا روانشناختی دارای اهمیت بالینی است که فرد دچارش می‌شود و با ناراحتی یا ناتوانی و یا افزایش خطر درد یا مرگ و رنج، و یا از دست دادن آزادی همراه است. برجسته‌ترین طبقه‌بندی اختلالات روانی بر اساس شاخص سازمان بهداشت جهانی و یا براساس طبقه‌بندی تخصصی انجمن روانپزشکی آمریکا صورت می‌گیرد (۱۳) که آخرین نسخه آن در سال ۲۰۱۳ منتشر شده است؛ در این نسخه به ۱۸ گروه از اختلالات اشاره شده است که آن‌ها را می‌توان به ۲ دسته سایکوزها (روان پریشانه) و نوروژها (غیر روان‌پریشانه) تقسیم نمود که تماماً علت زیستی یا عارضی دارند (۱۴) و به واسطه اختلال در قوای عقلانی، کارکرد عقل را زایل نموده یا کاهش می‌دهند. مشخصه بارز اختلال روان‌پریشانه، توهم و قطع ارتباط فرد با واقعیت است (۱۵). اسکیزوفرنی، اختلال دو قطبی و اختلال شخصیت پارانویید از اقسام اختلالات سایکوز است که موجب اختلال شدید در کارکردهای روانی همچون اندیشه، عاطفه، ادراک، تمرکز، توجه و بصیرت می‌شود (۱۶)، به نحوی که شخص درک درستی از پیرامون خود ندارد.

برجسته‌ترین اختلالات روانی نوروژها شامل اختلال ضد شخصیت اجتماعی، اختلال شخصیت خودشیفته، افسردگی، اختلال خواب، عقب‌ماندگی ذهنی و اختلالات شبه‌جسمانی و استرس می‌باشد که هرچند موجب قطع تماس با واقعیت نیستند، ولی در تصمیم‌گیری و قضاوت اشخاص نسبت به جهان پیرامون تأثیرگذار می‌باشند (۱۷) و از این حیث بر سوق دادن

شخص بیمار به ارتکاب جرم دخالت دارند، ولی به واسطه از بین نرفتن اراده یا قوه تمیز در مسؤولیت کیفری بی تأثیر می‌باشند.

ماحصل این که اختلالات روانی به دو دسته سایکوزها و نوروزها تقسیم می‌شوند، با عنایت به ماده ۱۴۹ آنجا که اشعار می‌دارد منظور از جنون آن حد از اختلال روانی است که شخص فاقد اراده یا قوه تمیز می‌باشد، به نظر می‌رسد منظور از اختلال روانی در این ماده سایکوزها هستند که بر خلاف نوروزها برجستگی آن‌ها در فقدان اراده و تمیز مشهود می‌باشد.

۲- مفهوم تمیز و انواع آن

تمیز که در ماده ۱۴۹ یکی از ارکان جنون به حساب آمده است، در لغت به معنای جداسازی، تشخیص‌دادن و فرق گذاشتن است (۱۸) و می‌توان در مباحث اعتباری آن را به معنای درک یا تشخیص خوب از بد دانست و در اصطلاح کیفری قوه تمیز بر معنای توانایی درک ماهیت رفتار و آثار و پیامدهای آن می‌باشد (۱۹).

در تطبیق مفهوم حقوقی تمیز با مباحث پزشکی و روانپزشکی باید ملحوظ داشت اختلالات روانی که بتواند قوه تمیز را به طور کلی از انسان سلب نماید، محدود به اختلالات اسکیزوفرنی، اختلال خلقی دوقطبی و عقب‌ماندگی‌های شدید ذهنی هستند (۲۰) و سایر اختلالات روانی و انگیزش‌های ناگهانی متأثر از آن علی‌رغم تأثیر غیر قابل انکار بر تصمیم‌گیری مرتکب، چون منجر به سلب قوه تمیز نمی‌گردند، تأثیری بر مسؤولیت کیفری مجرم ندارند.

۳- مفهوم زوال اراده و انواع آن

در حقوق کیفری شخص را هنگامی صاحب اراده می‌دانند که رفتار ارتكابی اش منطبق با خواسته باطنی او باشد. اراده در لغت به معنی خواستن و توانستن (۱۲) میل و قصد و آهنگ (۱۹) و در اصطلاح حقوقی به معنای حرکت نفس به طرف کاری معین پس از تصور و تصدیق منفعت آن آمده است. به عبارت دقیق‌تر اراده به معنای قدرت و توانایی انسان به انجام رفتار خواسته شده است و شخص هنگامی صاحب اراده است که این توانایی را داشته باشد که فعل و انفعال ذهنی خود را به جهت معینی در عالم واقع سوق دهد. ردپای اراده در قلمرو حقوق کیفری آنقدر پررنگ است که پیش‌شرط اساسی انتساب مسؤولیت کیفری، احراز وجود اراده می‌باشد.

طبق ماده ۱۴۹ قانون مجازات اسلامی هر گاه مرتکب دارای اختلال روانی به درجه‌ای باشد که نه اراده داشته باشد و نه تمیز مجنون به حساب می‌آید. حال سؤال اساسی اینجاست آیا منظور مقنن از زوال اراده در اینجا زوال اراده به هر درجه‌ای است یا این که اختلالات روانی منجر به زوال تام اراده مد نظر مقنن می‌باشد؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت تأثیر اختلالات روانی بر اراده اشخاص یکسان نیست و ابتلا به برخی از آن‌ها منجر به زوال کامل اراده می‌گردد، در حالی که برخی دیگر این چنین نمی‌باشند.

اختلالات روانی شناسایی شده که غالباً ابتلا به آن‌ها موجب زوال تام اراده می‌گردد، عبارت از بیماری‌های روان‌پریشی، اسکیزوفرنی، اسکیزوفرنی - پارانویید و اختلال دوقطبی هستند (۲۱). بنابراین دیگر اختلالات روانی از قبیل اختلالات شخصیت، اختلالات روان، افسردگی و یا عقب‌ماندگی‌های ذهنی که منجر به زوال کامل اراده نمی‌شوند، از شمول گستره جنون موضوع ماده ۱۴۹ خارج می‌باشند.

با این توضیحات روشن می‌گردد که صدمه به احساسات اگر منجر به اختلالاتی شود که موجب زوال تام اراده یا تمیز گردد، باید آن را جزء دسته زوال عقل به حساب آورد و برای آن دیه کامل در نظر گرفت، وگرنه به این دلیل که این‌گونه صدمات موجب قطع ارتباط شخص با واقعیت نمی‌شوند، جزء دسته نقصان عقل قرار می‌گیرند. به نظر می‌رسد عمده مصادیق صدمه به احساسات جزء دسته نقصان عقل قرار دارند و باید برای آن ارش در نظر گرفته شود. برای محاسبه مقدار ارش نیز همان ۴ راه‌کاری که پیش‌تر بیان شد، در اینجا نیز می‌تواند جاری و ساری باشد.

جنایات موجب نقصان حافظه و اختلال روانی

فرض شود کسی بر اثر جنایت یا جنایاتی هم باعث ایجاد نقص در حافظه مجنی‌علیه و هم سبب بروز اختلالاتی در روان او گردد؛ در این که مجنی‌علیه باید برای هر یک از جنایات وارده ارشی جداگانه از جانی بگیرد یا ارش‌ها در هم تداخل نموده و یا این که اساساً باید راه‌کار دیگری در نظر گرفته شود، بحث و اختلاف وجود دارد و شایسته است موضوع به درستی تبیین گردد.

آنچه مسلم است، این است که سلامت روانی مجنی‌علیه با آسیب جدی مواجه شده است، چراکه سلامتی هماهنگی و تعادل بین ذهن و جسم و روان آدمی است و در تعیین شاخص‌های آن توجه به سبک زندگی، موقعیت اجتماعی و محیط زیست افراد نقش اساسی را ایفا می‌کند (۲۲-۲۴) و پرواضح است ورود چنین آسیبی تمام شاخص‌های فوق‌الذکر را تحت شعاع خود قرار داده و فرد را از حالت طبیعی خارج می‌نماید.

برای یافتن راه‌کار مناسب در این زمینه باید گفت تنها ماده‌ای که در این خصوص در قانون مجازات اسلامی ارائه طریق می‌کند، ماده ۶۷۶ این قانون است که در ما نحن فیه ساکت می‌باشد و نمی‌تواند پاسخگوی مسأله ما باشد، پس به ناچار باید با تمسک به قواعد کلی فقهی و حقوقی پاسخ مناسبی برای آن در نظر گرفته شود.

برخی از فقها اختلال روانی را به تنهایی موجب دیه کامل دانسته و ارش ناشی از اختلالات روانی را داخل در همین دیه کامل می‌دانند (۲۵). به عبارت دیگر آن‌ها اعتقاد به تداخل دیه نقصان حافظه در دیه اختلالات روانی دارند.

برخی دیگر نیز چون مورد را از مواردی می‌دانند که در آن نمی‌توان صدمات وارده را اندازه‌گیری نمود. بنابراین تعیین خسارت برای آن را مشکل دانسته و رجوع به ارش را راه‌کار مناسبی در این زمینه می‌پندارند. به اعتقاد آن‌ها پس از آنکه اهل خیره (کارشناس) خسارت را معین نمود، همان لازم‌الاتباع می‌گردد، ولو این‌که دو ارش جداگانه باشد (۲۶)، پس به اعتقاد این دسته از فقها دیه نقصان حافظه در دیه اختلالات روانی تداخل پیدا نمی‌کند.

در بررسی نظرات دوگانه فوق می‌توان گفت نظر اخیر، یعنی پرداخت ارشی جداگانه برای هر یک از خسارات فوق‌الذکر به نظر با مبانی سازگارتر می‌آید، چراکه قواعد فقهی مسلمی نظیر «لاضرر»، «من اتلف» (۲۷-۲۸)، «لاحرج»، «تسبیب» و همینطور «بنای عقلا» در تأیید آن قرار دارند مضاف بر این‌که نباید سکوت قانون در این زمینه را دلیلی بر تداخل دو دیه در همدیگر یا عدم جواز پرداخت هر دو ارش تلقی نمود، بلکه برعکس باید در جهت پرداخت هر دو ارش به صورت جداگانه گام برداشت. بیان این نکته ضروری به نظر می‌رسد که قانون در همان ماده ۶۷۶ به این موضوع که اگر اختلالات روانی به حد جنون نرسد ارش ثابت می‌گردد، صراحتاً اشاره نموده است که مقتبس از نظر مشهور فقهای امامیه می‌باشد. مضاف بر این‌که با نگاهی بر مستندات فقهی قاعده پرداخت دیه که دو صحیحه عبدالله بن سنان (۲۹) و هشام بن

سالم (۲۹) می‌باشند، ضعف استدلال قول اول بیشتر نمایان می‌شود، چراکه این روایات پرداخت دیه را مشروط به از بین رفتن اعضای دوتایی و منفرد نموده‌اند، در حالی که در اینجا عقل از بین نرفته است، بلکه آسیبی به آن وارد گردیده و برای این آسیب در بهترین حالت طبق قاعده «کل ما لا تقدیر فیه ففیه الارش» (۴۷) باید ارش در نظر گرفته شود.

ارش عقل در افزایش و کاهش دوره جنون ادواری

در تبصره ماده ۶۷۵ قانون مجازات اسلامی مقنن اشعار می‌دارد: در صورتی که مجنی‌علیه دچار جنون ادواری شود، ارش ثابت می‌گردد. حال اگر پس از آنکه ارشی برای دوره جنون ادواری مستقر گشت و جانی آن را پرداخت نمود، مدت دوره جنون کاهش یا افزایش یابد، باید تکلیف ارش داده‌شده مورد بررسی و تبیین قرار گیرد.

در خصوص افزایش دوره جنون با استناد به قواعد فقهی مارالذکر رسیدن به این پاسخ که مقدار ارش را نیز باید با نظر اهل خبره افزایش داد، درست به نظر می‌رسد و بنا به دلایلی که در مسأله تکرر ارش توضیح داده شد اگر حالت افزایش دوره جنون ادواری در مجنی‌علیه چندین بار هم ادامه پیدا کند، بهترین راه آن است که هر دفعه برای آن با نظر کارشناس ارشی تعیین و جانی آن را به مجنی‌علیه پرداخت نماید.

اما تکلیف ارشی که جانی به مجنی‌علیه برای جنایتی که موجب جنون ادواری گشته است، پرداخت نموده و پس از پرداخت، دوره جنون ادواری کاهش یا بهبود یافته است، محل اختلاف و مناقشه می‌باشد.

گروهی بر این باورند که طبق «اصل استصحاب» حکم یقینی پرداخت ارش در زمانی که مجنی‌علیه دچار جنون ادواری بوده است را بر شک به وجودآمده فعلی لحاظ کرده و همچنان ارش تعیین‌شده را حق مجنی‌علیه می‌دانند ((۳۰)، استفتاء، ۹۵/۸/۱۲ و (۳۱)، استفتاء، ۹۵/۸/۱۱ و (۳۲)، استفتاء، ۹۵/۸/۱۰ و (۳۳)، استفتاء، ۹۵/۸/۱۱)، اما گروه دیگر بر این اعتقادند که ارش داده شده مربوط به زمانی است که مجنی‌علیه دچار جنون ادواری گردیده بود؛ در این حالت که او بهبود یافته، فقط باید ارش مربوط به دوران جنون ادواری را دریافت نماید و باقی ارش طبق این نظر باید به جانی مسترد گردد ((۲۵)، استفتاء، ۹۵/۳/۳: کد رهگیری ۹۵۰۲۱۸۰۰۸۶ و (۳۴)، استفتاء، پاسخ نامه ۱۷۲۸۵۸).

با دقت در دو نظر فوق و با کمک قواعد و اصول فقهی نظیر «عدم انقلاب» و «فراغ» و همینطور «استصحاب» (۱۹-۲۱)، می‌توان به این نتیجه رسید نظر اول که عدم استرداد ارزش پرداخت شده است، منطقی‌تر و موجه‌تر است، چراکه پرداخت ارزش به سبب جنایتی که جانی آن را وارد کرده بود، بر ذمه وی مستقر شده است و همین استقرار برای ثبوت ارزش کفایت می‌کند و بهبودی مجنی‌علیه یا کاهش دوره جنون وی را می‌توان موهبتی الهی نسبت به او دانست که امری علیحده است و ربطی به ایراد جنایت و خسارتی که وارد کرده ندارد؛ مهم‌تر این‌که قرار نیست همیشه پس از ورود جنایت، تأثیر جنایت بر بدن مجنی‌علیه تا همیشه باقی بماند و مجنی‌علیه از جنایت وارده بهبود نیابد و اگر این چنین باشد، باید بسیاری از مبالغی که به عنوان ارزش یا دیه از سوی جانی داده می‌شود، به دلیل بهبودی مجنی‌علیه و آفاقه در حال وی مسترد شود که در عمل چنین نیست و غیر قابل توجیه به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

در تکرار اغماء که طی آن مجنی‌علیه پس از ورود جنایت به اغماءهای مکرر می‌رود و معلوم نیست این اغماءها از حیث کمیت و کیفیت چگونه باشند و با هم از لحاظ شدت و مدت و تأثیری که بر بدن می‌گذارند، برابری کنند یا خیر، بهترین راه حل برای جبران خسارت، تکرار ارزش است. بدین ترتیب که هر بار پس از اغماء باید وضعیت مجنی‌علیه از حیث صدماتی که به او وارد شده است، از جانب کارشناس خبره مورد بررسی قرار بگیرد و ارزش مناسب با آن تعیین گردد و نمی‌توان از روش پرداخت ارزش به صورت یکجا به دلیل مخالفت با قواعد مسلم فقهی نظیر «لاضرر»، «لااخرج» و همینطور «بنای عقلا» استفاده کرد. از سوی دیگر راه‌کار مصالحه نیز به دلیل الزام‌آور نبودن و این‌که ممکن است مجنی‌علیه یا جانی یا یکی از آنها به صلح رضایت ندهد، مناسب به نظر نمی‌رسد؛ از طریق پرداخت خسارت مازاد بر دیه و ارزش نیز نمی‌توان به این مساله پاسخ داد، چراکه این روش در زمانی می‌تواند جوابگوی ما باشد که میزان خسارت معلوم و معین باشد و در ما نحن فیه میزان خسارت معین نیست، پس بهترین راه‌کار این است که پس از هر اغماء میزان خسارت توسط کارشناس تعیین و جانی ملزم به پرداخت آن گردد.

در بیان ارائه راه کار مناسب برای جبران ایراد صدمه به احساسات نظیر از دست دادن قدرت خندیدن یا گریه کردن و یا دیدن کابوس بر اثر جنایت وارده این نتیجه حاصل شد که باید دید مورد از مصادیق نقصان عقل به حساب می آید یا زوال عقل و برای تشخیص این مهم باید به ارتباط معناداری که بین جنون و زوال عقل وجود دارد، اشاره کرد؛ با این توضیح که اگرچه بین این دو واژه در مصادیق تفاوت‌هایی دیده می شود، اما می توان بین این دو مترادف معنایی یافت، پس می توان از ملاکی که مقنن برای تشخیص جنون در ماده ۱۴۹ قانون مجازات اسلامی ارائه می دهد که همان اختلال روانی منجر به فقدان تمیز یا اراده هست، استفاده نمود. به این صورت که اگر صدمات منجر به اختلالات روانی شدند، به نحوی که طی آن اراده یا تمیز به طور کلی از بین رفت، باید برای آن دیه کامل در نظر گرفت و در غیر این صورت باید به ارش متوسل شد.

در جایی که جنایت هم موجب نقص در حافظه و هم موجب اختلال روانی می گردد، پاسخ مناسب از بین دو روش پرداخت دیه کامل و رجوع به ارش به نظر می رسد راه کار اخیر باشد، چراکه اولاً با قواعدی نظیر «لاضرر»، «من اتلف»، «لاخرج»، «تسبیب» و «بنای عقلا» موافق تر است؛ ثانیاً قانون مجازات اسلامی صراحتاً در ماده ۶۷۶ به موضوع ثبوت ارش در صورت نرسیدن اختلال روانی به حد جنون اشاره کرده است، پس دیه نقصان حافظه و اختلال روانی نباید در همدیگر تداخل کند.

در خصوص تعیین وضعیت ارش پرداخت شده برای مجنون ادواری در حالتی که پس از تعیین ارش مدت جنون افزایش یا کاهش داشته باشد، باید گفت راه کار مناسب آن است که باید وضعیت در دو حالت افزایش دوره جنون و کاهش آن مورد بررسی قرار بگیرد. اگر دوره جنون افزایش پیدا کند، به نظر می رسد باید ارش نیز به همان میزان مورد افزایش قرار بگیرد و در این زمینه قواعد فقهی مهمی نظیر «لاضرر»، «من اتلف»، «لاخرج»، «تسبیب» و «بنای عقلا» می توانند مورد استناد قرار بگیرند، اما اگر دوره جنون کاهش پیدا کند، با توجه به قواعدی نظیر «عدم انقلاب» و «فراق» و همینطور اصل «استصحاب» می توان به این نتیجه رسید که بهترین راه کار عدم استرداد ارش پرداخت شده است.

نکته قابل توجهی که نباید از نظرها پنهان بماند، این است که تمامی موارد فوق الذکر، ناشی از خلأ تقنینی می باشد و شایسته است مورد اصلاح و بازنگری مقنن قرار بگیرد.

References

1. Togha M, Mahdy Zadeh E, Tahmasbi S. Coma Etiologies and Its One-Month Outcome Sina Hospital (Year 2000). Tehran University Medical Journal 2002; 60(5): 383-392.
2. Hickey J. Clinical Practice of Neurological & Neurosurgical Nursing. Philadelphia: Lippincott Williams & Wilkins; 2013.
3. Makarem Shirazi N. Ghavaed al-Feghhiyah. Qom: Emam Ali Ebn Abitaleb Publication; 1390.
4. Golpayegani SMR. Majmaa al-Masael. Qom: Amir Publishing Center; 1372.
5. Makarem Shirazi N. The Jurisprudential Views and the Murdering Diyeh. Rahnemoun 1372; 10(3): 44-86.
6. Mosallahi A. The Islamic Penal Code in the Supreme Court. 2nd ed. Tehran: Adabestan; 1381.
7. Morvarid AA. Selselat al-Yanabieh al-Fegh-Hiya. Beyrout: Fegh-h Shiea Institution; 1990.
8. Khouei SA. Mabanie Takmelat al-Menhaj. Qom: Madineh al-Elm; 1410 H.G.
9. Khansari SA. Jamee al-Madarek. 2nd ed. Qom: Esmaeelian; 1366 H.G.
10. Jameton A. Nursing Practice: The Ethical Issues. New Jersey: Prentice-Hall; 1984.
11. Wilkinson JM. Editor Moral Distress in Nursing Practice: Experience and Effect. Nursing Forum 1987; 23(1): 16-29.
12. Dehkhoda AA. 9 Persian Resolution. Tehran: Tehran University; 1377.
13. Movahhedi (Fazel Lankarani) M. Tafsil al-Sharia. 1st ed. Qom: Aemme Athar Jurisprudential center; 1376.
14. Barkhordari R. Introduction of General Psychology. Correction and Rehabilitation 1386; 65(150): 28-33.
15. Bashiriyeh T. Investigation of Crimes Committed in a Sample of Psychiatric Patients. Tehran: Tehran University; 1381.
16. Fadaei F. Mental Illness Offender. Correction and Rehabilitation 1376; 27(112): 130-138.

17. Sotudeh HA, Mirzaee B, Bazand A. Criminal Psychology. 5th ed. Tehran: Avaye Nour; 1395.
18. Moein M. Perian Dictionary. 7th ed. Tehran: Rahe Roshd; 1384.
19. Mirsaedi M. Criminal Liability. 3rd ed. Tehran: Mizan; 1390.
20. Rahm Del M. Mental Illness and Burden of Proof in Iran's Criminal Justice System. Private Law Quarterly 1384; 9(3): 5-34.
21. Dadsetan PR. Criminal Psychology. Tehran: Samt; 1382.
22. Watson J. Nursing: The Philosophy and Science of Caring. Nursing Administration Quarterly 1979; 3(4): 86-87.
23. Sitzman K, Eichelberger LW. Understanding the Work of Nurse Theorists: A Creative Beginning. Massachussets: Jones & Bartlett Learning; 2010.
24. Basavanthappa B. Nursing Theories. New Delhi: Jaypee Brothers Publishers; 2007.
25. Available at: <http://www.saafi.com>.
26. Available at: <http://www.makarem.ir>.
27. Mohaghegh Damad SM. Ghavaed Fegh-h. Tehran: Islamic Science Publishing Institution; 1383.
28. Tousi MBH. Al-Mabsout fi Fegh-h al-Emamiyeh. 3rd ed. Tehran: Maktabat al-Razaviyyah; 1378.
29. Horr Ameli MBH. Vasaal al-Shiea. Bayrout: Dar aL-Ehya al-Toras al-Arabi; 1391.
30. Available at: <http://www.gorgani.ir>.
31. Available at: <http://www.zanjani.ir>.
32. Available at: <http://www.ayat-gerami.ir/>.
33. Available at: <http://www.alnajafi.ir>.
34. Available at: <http://www.saanei.org>.